

دلنوشته باز می آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

دلنوشته باز می آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان



## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

نام دلنوشته: باز می‌آید بهار

نام نویسنده: حبیب آذرگشسب

زاویه: اول شخص (بعضی پست‌ها) سوم شخص (اغلب پست‌ها)

مقدمه:

بهار، فصلی است که هرگاه با آمدنش مرا به اندیشه کردن در کار خالق بی‌همتا تشویق می‌کند.

هرچند این فصل، یک فصل حیرت‌انگیز، از نوع خود است و خاطرت خوشی از خود به جای می‌گذارد.

و قلم، در حیرت زیبایی و درخشش این فصل

می‌ماند و بهت‌زده

منتظر کسی می‌ماند تا جوهر خشک شده‌اش را

بر روی کاغذ سپیدی

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

به نمایش بگذارد و اثری زیبا را  
به عنوان تشکر از خالق یکتایش  
به رشته تحریر در بیاورد.

\*\*\*

باز بهار،

به قصد دادن فرصتی دوباره  
به طبیعت

خود را نشان داد و نسیم‌های آرامش‌بخشش را  
به سمت ارشد مخلوقات  
روانه نمود.

\*\*\*

دل‌ها با بوی خوش گل‌های محمدی  
به آرامش می‌رسند و قلب‌ها  
ملایم‌تر می‌تپند.

و بهار، با دیدن آرامش خاطر ذهن او  
زمان رفتنش را مشخص می‌نماید.

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

\*\*\*

هربار که بهار خودی نشان داد  
مرا به یاد دوستی قدیمی‌مان انداخت!  
دوستی و رفاقت بازیمان در ده سالگی  
که با هم در کوچه پس کوچه‌های شهر  
و کنار درختان تازه شکوفه داده  
بدون ذره‌ای ناراحتی  
به بازی و شادی می‌پرداختیم

\*\*\*

سخت است، می‌دانم.  
دل‌کندن از این همه شادابی طبیعت  
و درختانی که تازه شکوفه داده‌اند  
سخت است.

ولی بدان که روزی این‌ها همه از بین خواهند رفت، پس به آن‌ها دل نبند  
که بهار جایش را به فصل‌های دیگری خواهد داد.

\*\*\*

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

قلم من می‌نویسد  
خاطراتی را که در فصل دل‌انگیزت  
به وجود آمده است.  
هر چند که خواندن نوشته‌هایم  
نمی‌تواند به درستی تو را به دیگران نشان بدهد.  
\*\*\*

می‌نویسم آنچه را  
که از فصل تو دیده‌ام و قلبم به من می‌گوید  
می‌نویسم تا که شاید خالق یکتایمان  
را به خاطر این زیبایی حیرت‌انگیزت  
این نسیم‌های روح پرورت و  
گرمای دلم  
شکر گفته باشم.  
\*\*\*

دل می‌بیند  
قلم می‌نویسد

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

و من در

زیبایی این فصل عجیب

حیران و سرگردان می‌مانم.

آرام، آرام و آرام

چون رودی که تازه مادر طبیعت را شناخته

به گذر زمان و عمر خویش می‌نگرم.

\*\*\*

همیشه فرصت برای مهربان بودن هست.

همیشه می‌توان محبت کرد.

همیشه می‌توانی یاد بدهی و بیاموزی.

به بهار نگاه کن،

بین چگونه در قلب و ذهن مردم جا باز کرده است!

بین او را برترین فصل سال می‌دانند و چگونه دستش دارند.

تو هم مثل او باش

آرام،

صبور

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

و مهربان.

مثل بهار که در نقاشی طبیعت به درختان خالی از برگ  
برگ‌های زیبایی می‌بخشد

به انسان‌های سرد و بی‌تفاوتی که در اطرافت هستند  
محبت را

آموزش بده.

\*\*\*

بهار

نامی‌ست که از آن

به نتیجه‌های متفاوتی رسیدم.

گاهی نشانه‌ی امید بود

گاهی نشانه‌ی ناامیدی

هرچه بوده و هست، من

دل‌پری از آن دارم

که چرایش را، نمیتوانم بگویم

چون در دوراهی‌ای قرار می‌گیرم

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

و ممکن است، روز سخنم تغییر یابد.

\*\*\*

خشنودم ، خشنود از این هوای خوب بهاری

از این نسیم‌های ملایم خشنودم

که با وزش خود

حال مرا بهتر می‌کنند.

\*\*\*

چه زیبا هستند گل‌های سرخی که، درون باغچه‌ی خانه روئیده‌اند!

هر کدام، با زیبایی حیرت‌انگیز خود

به شکلی از خالق این فصل،

سیاره و گل‌ها

تشکر می‌کند و ما،

برای این همه نعمت خود

هیچ ارزشی قائل نیستیم.

حال آنکه گل، با آن کوچکی، ناتوانی

اینگونه شکر نعمت می‌گوید.



## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

\*\*\*

ای کاش می‌شد  
مثل فصل‌های سال  
ما هم نقش خود را در این جهان ایفا می‌کردیم  
و آن‌قدر  
به جنگ و نزاع  
و دخالت در کار دیگری  
نمی‌پرداختیم.

\*\*\*

بهار، فصلی متفاوت است  
که با تمام زیبایی‌اش  
مرا مجذوب خود کرده.  
ولی ساده بودن بهار،  
جذاب‌تر از زیبایی‌اش است  
چرا که یادگاری‌ست از  
خالق یکتایمان و او

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

در بین ساده‌ترین چیزهای  
زیبایی‌های فراوانی را قرار داده.

\*\*\*

درد، چیزی است که بشر  
به آن نیاز دارد تا  
به بهار بیندیشد و روزنه‌ی امیدی را بیابد.

\*\*\*

عده‌ای می‌گویند  
این بهار، فصل نیست  
جزئی از سال نیست  
یک نماد است  
نمادی برای امید  
کلمه‌ی حیرت‌انگیز است! نه؟  
این کلمه‌ی سه حرفی  
می‌تواند در سخت‌ترین شرایط  
در برابر بزرگترین توفان‌ها و

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

در برابر قدرتمندترین موج‌ها  
بایستد و تو را  
که در قالب دیگری هست  
به ذات واقعی خودت برگرداند.

\*\*\*

واقعا زندگی چیست؟

جز دلیلی که برایش زنده می‌مانیم، زندگی چیست؟  
نمی‌دانم. شاید زندگی، این است که بخواهیم، امیدی برای ناامیدان باشیم.  
شاید زندگی این باشد، که مهربانی و محبت را به دیگران بیاموزیم.  
نمی‌دانم کدام یک درست‌اند.

شاید هم، قرار نباشد این موضوع مهم که «زندگی چه هدفی دارد» بفهمیم.  
هر دلیلی و هدفی که برای زندگی داری و هر تقدیری که برایت نوشته شده  
است. نباید فراموش کنی

که مهربانی و محبت

نیرویی خارق‌العاده دارند و کلماتی که از دل برآیند  
می‌توانند ، قوی‌ترین انسان‌ها را سست و ضعیف کنند.

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

پس از آن‌ها استفاده کن.

\*\*\*

وقتی می‌گویم بهار را دوست دارم

منظورم فصلش نیست، منظورم تغییری است که طی یک سری اتفاقات، در ما رخ می‌دهد.

\*\*\*

وقتی که محبت کردیم

جوابمان همان کاری بود که کردیم... شاید در بین این محبت‌ها

در حقیقت اجحاف شده است... اما مهم این است که ما

با محبت کردن آرامش یافتیم

درست مثل بهار

که با مهربانی، طبیعت را در آغوش گرم خود می‌گیرد

و به ترمیم زخم‌هایش می‌پردازد.

ای کاش... ای کاش ما هم مثل بهار

می‌بخشیدیم کارهایی که کرده‌اند را و با مهربانی

جوابشان را می‌دادیم..

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

\*\*\*

قلبم می‌گوید بنویسم  
تا که شاید آن احساسات ته مانده‌ی قلبم  
بر روی کاغذ، خودی نشان بدهند..

\*\*\*

نوشتن، چیزی است که آرامم می‌کند  
حتی در زمانی که در اوج ناراحتی باشم  
نوشتن هر مطلبی، مایه‌ی آرامشم است

\*\*\*

گفتیم بهار  
فصل نو شدن طبیعت است  
ای کاش، فصلی هم برای نو شدن ما وجود داشت.

\*\*\*

امید من و تو  
زمانی تبدیل به ناامیدی می‌شود  
که بخواهیم، همدیگر را فراموش کنیم و دوستی‌مان را از بین ببریم.

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

پس امیدی که داری را  
به دوستان منتقل کن تا این امید، تبدیل به ناامیدی نشود.

\*\*\*

یادش بخیر  
زمانی درون کتاب‌هایم  
در مورد بهار می‌خواندم و با خود می‌گفتم: "بهار چیست؟"  
اما امروز، به خوبی می‌دانم، بهار،  
به معنای متفاوتی در جهان وجود دارد.

گاه به معنای امید  
گاه به معنای زندگی  
و گاه به معنای، تغییر...

\*\*\*

شکر خدای را به جا باید آورد  
در زمانی که، در اوج ناامیدی  
روزنه‌ی امیدی را می‌یابی.

\*\*\*

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

"هرگاه بهار را دیدید، بسیار از روز قیامت یاد کنید"

همین یک جمله

شگفتی‌های بسیار آفرینش را

که در بهار نمایان می‌شود

آشکار می‌سازد و به ما

می‌فهماند، بهار فصلی متفاوت است و نشانه‌ی

چیزی است که در دل ما ریشه دارد...

\*\*\*

گاهی فراموش می‌کنیم که

کی هستیم و چه هستیم.

گاهی هم از این که

چه چیزی هستیم ناراحت می‌شویم.

به هر حال

هرچه بودیم و هستیم و خواهیم بود

فقط برای خودمان است نه دیگران

درست است، می‌گوییم باید هم‌دلی و هم‌دردی کنیم

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

باید هم این کار را انجام دهیم

اما

یادمان باشد

دردهایمان را هرگز،

هرگز

برای ناراحت کردن دیگری

تقسیم نکنیم.

پ.ن:

این دلنوشته،

مربوط بود به یک داستانی که قبلا خوندم. داخل اون مطلب، یکی از بچه‌های مدرسه، خانوادش رو از دست میده و بعد هر جا که می‌ره از اون اتفاق حرف می‌زنه. در این بین، یکی از کسانی که این ماجرا رو می‌شنوه، کسیه که به تازگی بیماری لاعلاجی رو گرفته. اون با شنیدن این ماجرا، روحیه‌ش رو از دست می‌ده و بیماریش کم‌کم اوت می‌کنه و آخر سر می‌میره...

\*\*\*

همیشه بین اینکه چه چیزی را می‌خواهیم



## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

کمی تردید داریم و خواهیم داشت.

"باز می‌آید بهار"

نامی بود که برای دلنوشته‌ام انتخاب کردم.

چرا؟

نمی‌دانم. یک موضوع داشتم با گستره‌ی فوق‌العاده زیاد

و کلماتی که پشت سر هم ردیف می‌شدند تا که شاید مورد پسند من قرار بگیرند.

کلمه به کلمه

حرف به حرف

همه را بررسی کردم

تا رسیدم به:

"باز بهار می‌آید"

باز بهار می‌آید؟

نه، این چیزی نبود که می‌خواستم.

کمی جذاب‌تر، کمی شعر مانند‌تر

"باز می‌آید بهار"

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

این همان چیزی بود که می‌خواستم.

پ.ن:

در مورد انتخاب نام دلنوشته‌م نوشتم

\*\*\*

گاهی برای انتخاب راهی که بین و ما و اهدافمان فاصله انداخته  
به مشکل برمی‌خوریم.

انگار که زندگی

قصد بازی کردن با اهدافمان را دارد.

نمی‌دانم،

شاید برایتان اتفاق افتاده است

که می‌خواهید

به خیابان و پارک‌های شهرتان سری بزنید و کمی قدم بزنید

که باد و باران

مزاحمتان می‌شود.

گاهی

زندگی مثل و باد و باران

## دلنوشته باز می‌آید بهار | حبیب آذرگشسب کاربر انجمن یک رمان

عمل می‌کند...

\*\*\*

بهار، تابستان، پاییز و زمستان  
این چهار فصل زیبا هر کدام یادآورد امید هستند  
پس یادمان باشد  
تفاوتی میان این چهار فصل قائل نشویم.

\*\*\*

می‌نویسد قلمم، در وصف بهار  
در وصف بهاری که در آن  
کوه‌ها، صخره‌ها و دریاها  
چون میزبانی مهربان  
که بخواهند گل سرخی را  
به دست میهمان خویش بدهند  
آماده‌ی پذیرایی از طبیعت می‌شوند.

پایان